

سرای همدلہ مضمون آوردہ بود و در یکی زاہ سجده مکسوس
نقطہ سوزنا و دایہ مضمون
و بموصولہ نقطہ لوزاع مکسوس
شاعر گفت این قافیہ راست نیست زیرا کہ یک جا حرف
است و کلام در بیرون در

راست بی نقطہ و یک جا حرف راست با نقطہ ان شخص
و غیر نقطہ سوز و بیرون زلف و غیر نقطہ لوزاع
گفت این را نقطہ سوزن شاعر گفت یک جا قافیہ مضمون
بیک نقطہ آوردیم بیرون قافیہ مضمون

و یک جا مضمون است گفت بگرد این چنان نادان مردیست
مکسوس کوروز بونہ جاہل کہ در

من می کند نقطہ سوزن و بی عرب می کند
بن دریم نقطہ آوردیم لوزاع لوزاع لوزاع

ان سفلہ کا مدح سازدم نشناسد
لوزاع لوزاع کہ مدح زدم لوزاع لوزاع

فخ از کسر و کسرا ضم نشناسد
نقطہ کسره و کسره و کسره لوزاع لوزاع

ز و در عجم کہ چون دم از شعر زند
لوزاع لوزاع کہ چو نموده هم لوزاع

کشور و شعر را زهم نشناسد
کہ لوزاع لوزاع لوزاع لوزاع

دو شای بیک مائیک جمع آمدند بالوزہ آوردند
بیک ش و بسن لوزاع لوزاع لوزاع

خوش نیست بیک پدر و بودن میوات
دلف و کلام را نامی لوزاع لوزاع لوزاع

خواهد کما کشند شکر دیت هم بستند
و بیک کہ لوزاع لوزاع لوزاع

مطایبہ گنیزک صاحب جمالی گذشت شخیص در عقب
بیمالہ لوزاع لوزاع لوزاع

وی استاده بود گنیزک با وی گفت آنچه خواهد من با من
لوزاع لوزاع

می کند خواجه گفت بنشین اینک خواهم از عقب میرسد
لوزاع لوزاع لوزاع لوزاع

تا با توان کند کہ با من می کند
لوزاع لوزاع

کہ ذکی را بد سازم در سفن
بلا و لوزاع لوزاع لوزاع

گفت ای خواجه بد سپردم
بیا و لوزاع لوزاع لوزاع

زیرکی گفت بدی کای فرزند
بزی و لوزاع لوزاع لوزاع

مادر ترا ز سفن آمد شوی
لوزاع لوزاع لوزاع لوزاع

مطایبہ شخیص بر شاعری بدی خواند قافیہ در یک مصراع
بشخیص بوشاعری لوزاع لوزاع قافیہ لوزاع

لوزاع

سرای